

Contracts Generating Usufruct and Transfer of Benefits Regarding Shares of Commercial Companies

Abstract

Usufruct is a right that allows an individual to benefit from property whose physical ownership belongs to another person or has no specific owner. The concept of “beneficial ownership” means that an individual owns the benefits derived from a property and can exercise their ownership rights over it. Whenever two or more individuals agree to be partners in business without having shared property, they are merely entering into a partnership agreement. If they later engage in trade using assets under permission or agency, they will share profits proportionally according to their initial capital contributions. The primary objective of this research is to examine contracts generating usufruct and transfer of benefits concerning shares of commercial companies. The research method employed in this study is descriptive-analytical. The findings indicate that the usufruct right of shares in commercial companies is a right allowing an individual to use property whose physical ownership belongs to another person or lacks a specific owner. In beneficial ownership, the moment benefits arise within the owner’s property, whereas in usufruct, the benefit pertains to the physical owner, and only the beneficiary holds the right to enjoy it. The source and cause of contracts generating usufruct include various legal causes (contract, will, possession, etc.), and usufruct falls under real obligations with receipt being a condition for its validity. In transferring benefits, leased items are not considered essential elements but rather obligations arising from the contract. A beneficiary does not have the right to transfer the subject matter unless explicitly granted such authority. Usufruct is a weaker right compared to beneficial ownership. For beneficial ownership, parts and components of benefits arise within the owner’s property; however, in usufruct, the beneficiary is not the actual owner, and if there is a specific owner, the parts of benefits emerge in the owner’s property, leaving the beneficiary with only usage rights.

Keywords: Contracts Generating Usufruct, Transfer of Benefits, Commercial Companies, Shares

عقود موجد انتفاع و تملیک منافع راجع به سهام شرکت های تجاری

فرزین فراست معمار^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۱۷

چکیده

حق انتفاع؛ حقی است که بموجب آن شخص می‌تواند از مالی که عین آن ملک دیگری است یا مالک خاصی ندارد استفاده کند. مالکیت منافع، به معنای آن است که یک فرد، نسبت به منافع حاصله از یک مال، مالک بوده و می‌تواند حقوق مالکانه خود را در خصوص آن اعمال نماید. هرگاه دو یا چند نفر بدون آنکه مال مشاعی در کار باشد توافق کنند هم شریک باشند و تجارت کنند، صرفاً توافقی برای مشارکت است که اگر بعداً با آن اموال بر اساس اذن یا وکالت تجارت نمایند، در اموالی که

عاید خواهد شد به تناسب سهمشان در سرمایه اولیه شریک خواهند بود. هدف اصلی این پژوهش، بررسی عقود موجد انتفاع و تملیک منافع راجع به سهام شرکت‌های تجاری می‌باشد. روش تحقیق در این مطالعه توصیفی-تحلیلی می‌باشد. نتایج پژوهش نشان داد که حق انتفاع سهام شرکت‌های تجاری حقی است که به موجب آن شخص می‌تواند از مالی که عین آن ملک دیگری است یا مالک خاصی ندارد استفاده کند. در مالکیت منافع، لحظه‌ها منفعت در ملک صاحب آن به وجود می‌آید، ولی در حق انتفاع، منفعت به مالک عین تعلق دارد و در ملک او هم به وجود می‌آید و صاحب حق فقط می‌تواند از آن منتفع شود. منشا و سبب عقود موجد انتفاع یکی از اسباب حقوق عینی (عقد، وصیت، وضع ید و ...) است و حق انتفاع جزء تعهدات عینی است و قبض، شرط صحت آن است در تملیک منافع، مورد اجاره از ارکان صحت آن محسوب نمی‌شود بلکه از تعهدات ناشی از عقد است و منتفع حق واگذاری موضوع تملیک منافع را به غیر ندارد مگر چنین حقی به وی تفویض شده باشد. حق انتفاع حقی ضعیفتر از مالکیت منفعت است. در مورد مالکیت منفعت اجزاء و ذرات منفعت در ملک صاحب آن حاصل می‌شود؛ اما در حق انتفاع منتفع مالک منتفع نیست، بلکه اجزاء منفعت، اگر عین مالک خاص داشته باشد در ملک مالک بوجود می‌آید و منتفع فقط دارای حق استفاده است.

واژگان کلیدی: عقود موجد انتفاع، تملیک منافع، شرکت‌های تجاری، سهام

ماده ۴۰ قانون مدنی در تعریف حق انتفاع اعلام داشته است که حق انتفاع عبارت از حقی است که بموجب آن شخص می تواند از مالی که عین آن ملک دیگری است یا مالک خاصی ندارد استفاده کند. مالکیت منافع، به معنای آن است که یک فرد، نسبت به منافع حاصله از یک مال، مالک بوده و می تواند حقوق مالکانه خود را در خصوص آن اعمال نماید. البته تملیک منافع، با حق انتفاع متفاوت است؛ به همین دلیل، از آن جهت که گاهی در خصوص استفاده از منافع یک ملک به عنوان مالک یا دارنده حق، اختلافاتی ایجاد می شود، می بایست به مفهوم مالکیت منافع و تفاوت آن با حق انتفاع توجه داشت. شرکت تجاری یک بنگاه اقتصادی و به تعبیر دیگر یک «شخص حقوقی» است. شرکت را قانون گذار موجود محسوب کرده است. شرکت یک سازمان است و موجودی حقوقی است که افراد آن را به روشی که قانون مقرر داشته است می-سازند. برخی نویسندگان حقوق تجارت نظر به «قرارداد بودن» شرکت دارند. این در حالی است که حتی شرکت مدنی عقد نیست چه رسد به شرکت تجاری که صرفاً با شرکت به معنای مدنی اشتراک لفظی دارد. هم اکنون در برخی کشورها شاهد شرکت های تک نفره هستند که در آنها حتی شبهه قرارداد بودن منتفی است. (بهرامی، ۱۳۹۰)

هرگاه دو یا چند نفر بدون آنکه مال مشاعی در کار باشد توافق کنند هم شریک باشند و تجارت کنند، صرفاً توافقی برای مشارکت است که اگر بعداً با آن اموال بر اساس اذن یا وکالت تجارت نمایند، در اموالی که عاید خواهد شد به تناسب سهمشان در سرمایه اولیه شریک خواهند بود. اما اگر از اول قصد کنند که هر کدام بخشی از مال خود را در ازای بخشی از مال دیگری به او بفروشند یا معاوضه کند و علاوه بر این اذن یا وکالت در تصرف و تجارت را نیز به او یا ثالث بدهند، در این صورت به اعتبار مالکیت مشاع در اموال معاوضه شده شریک و به اعتبار اذن و وکالت دارای روابط حقوقی معین خواهند بود. حال اگر از باب نام-گذاری و سهولت در انتقال مفاهیم مرکب فوق، از عنوان قرارداد مشارکت استفاده شود، عقد جدیدی تحقق نیافته است و واقعیت امر به شرح فوق تغییر نخواهد کرد. در این تحقیق مهمترین مسأله در خصوص این نهاد نوپا، تبیین ماهیت حقوقی آن و به تبع نحوه نگارش عقود موجد انتفاع و تملیک منافع راجع به سهام شرکت های تجاری است. فرضیه های پژوهش:

حق انتفاع سهام شرکت های تجاری حقی است که به موجب آن شخص می تواند از مالی که عین آن ملک دیگری است یا مالک خاصی ندارد استفاده کند.

در مالکیت منافع، لحظه ها منفعت در ملک صاحب آن به وجود می آید، ولی در حق انتفاع، منفعت به مالک عین تعلق دارد و در ملک او هم به وجود می آید و صاحب حق فقط می تواند از آن منتفع شود.

منشا و سبب عقود موجد انتفاع یکی از اسباب حقوق عینی (عقد، وصیت، وضع ید و ...) است و حق انتفاع جزء تعهدات عینی است و قبض، شرط صحت آن است.

در تملیک منافع، مورد اجاره از ارکان صحت آن محسوب نمی شود بلکه از تعهدات ناشی از عقد است و منتفع حق واگذاری موضوع تملیک منافع را به غیر ندارد مگر چنین حقی به وی تفویض شده باشد.

۲- پیشینه پژوهش

- الشریف و جلالی (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با موضوع «کاوشی در ماهیت حق انتفاع و اسباب ایجاد آن» به این نتیجه رسیده‌اند که: قانون مدنی حق انتفاع را یکی از علایق اشخاص نسبت به اموال ذکر می‌کند و عقد وقف و نیز عقود اجباس را از اسباب آن می‌شمارد. تحلیل حقیقت عاریه نشان می‌دهد که هرچند قانون مدنی عقد عاریه را در کنار عقود موجد حق انتفاع نشانده، ولی ثمره عاریه نیز حق انتفاع است، زیرا ماهیت حق انتفاع چیزی جز سلطه اعتباری بر انتفاع از عین نیست و در عاریه نیز اذن مالک، مستعیر را مسلط بر انتفاع می‌سازد. ماده ۹۲ ق.م نیز از حق انتفاع ناشی از اذن شارع در انتفاع از مباحات و مشترکات سخن گفته است. جواز عاریه و لزوم عقود اجباس و وقف نیز سبب تفاوت گوهری در ثمره حاصل از آنها نمی‌شود، همان‌گونه که در صلح مجانی و هبه نیز لزوم و جواز مانع از اتحاد ثمره آنها که مالکیت است، نمی‌شود. مشهور فقیهان متاخر نیز بر اینکه ثمره عاریه نیز همچون وقف عام و عقود اجباس، حق انتفاع یا ملک انتفاع است، تصریح کرده‌اند. جواز انتفاع یا اباحه تکلیفی را که یک حکم تکلیفی است، نباید با حق انتفاع یا اباحه وضعی که یک حکم وضعی است، اشتباه کرد.

- خودکار و صقری (۱۳۹۸) تحقیقی با عنوان کارآیی قاعده موجد در شرکت‌های سهامی و ایجاد تعادل میان سهامداران اقلیت و اکثریت انجام دادند. پذیرش قاعده اکثریت در شرکت‌های سهامی و اتخاذ تصمیم بر این مبنا در اندیشه‌های سیاسی ریشه دارد، اما پایدار ماندن این قاعده به جهت مزایایی است که این قاعده از حیث تحلیل اقتصادی دارد. از دیدگاه تحلیل گران اقتصادی قاعده مطلوب، به قاعده‌ای گفته می‌شود که بتواند کارایی را محقق گرداند. در خصوص مفهوم کارایی میان تحلیل گران اقتصادی اختلاف نظر است، با این وجود امروزه معنای غالب کارایی، افزایش ثروت است و بررسی قاعده اکثریت به این نتیجه رهنمون می‌گردد که این قاعده می‌تواند کارایی را در این مفهوم محقق کند. نکته دیگری که باید مدنظر قرار گیرد این است که اعمال قاعده اکثریت در شرکت‌های سهامی مستلزم آن است که قواعدی جهت ایجاد تعادل میان منافع سهامداران اکثریت و اقلیت وضع گردد، در حقیقت همان‌گونه که امروزه اعمال مردم‌سالاری در یک نظام سیاسی مستلزم حمایت از حقوق اقلیت است و بدون وجود چنین حمایتی دموکراسی معنا نمی‌یابد، اعمال قاعده اکثریت در شرکت‌های سهامی نیز مستلزم آن است که میان منافع سهامداران اقلیت و اکثریت تعادل ایجاد گردد. از جمله قواعدی که در این راستا وضع شده است، قاعده آزادی سهامدار در انتقال سهم خود و خروج از شرکت است.

- ابهری و ظهوری (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با موضوع «بررسی امکان انتفاع واقف از عین موقوفه در فقه امامیه و قانون مدنی» به این نتیجه رسیده‌اند: فقها و به تبع آن‌ها نویسندگان حقوقی در لابه لای مباحث عقد وقف راجع به بهره‌مندی واقف از وقف بحث کرده و اصولاً به عدم امکان انتفاع واقف از وقف قائل شده‌اند. این در حالی است که به نظر می‌رسد منتفع شدن واقف از عین موقوفه با مفهوم تسبیل و صرف منافع برای دیگران چندان تضادی ندارد و حتی می‌توان در برخی موارد حکم به جواز آن داد. علاوه بر این، پذیرش این موضوع موجب آن خواهد شد که افراد جامعه به دور از بیم و نگرانی ناداری و فقر در آینده به وقف کردن اموال خود اقدام کنند. این پژوهش با رویکرد ترویج و اعتلای فرهنگ وقف در جامعه در پی آن است که به

نمونه هایی از وقف هایی که در آن نفعی مستقیم یا غیرمستقیم به واقف می رسد را بیان و بررسی و موارد امکان انتفاع واقف از عین موقوفه را مشخص کند.

۳- ماهیت تملیک منافع

قانون مدنی ایران، تعریفی از ملکیت ارایه نکرده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۳: ۶۰). در ماده ۳۵ «تصرف به عنوان مالکیت» را دلیل مالکیت دانسته است (ر.ک ماده ۳۵ قانون مدنی)، اما روشن است که قانونگذار در مقام بیان «اماره قانونی» است و به هیچ وجه نمی توان تعریف ملکیت را از این ماده به دست آورد. با توجه به مطالبی که فوق می توان چنین استنباط نمود: اولاً، برخی از آثار ملکیت نام برده اند نه معنای آن، ولی برخی دیگر، با تفکیک ملکیت از آثارش، آن را به «واجدیت»، «داشتن» و «دارابودن» معنا کرده اند. همین معنا را از استعمالات فصیح می توان به دست آورد. در آیه کریمه «فمن لم یجد فضیام ثلاثه ایام فی الحج» (بقره، آیه ۱۹۶) در مورد کسی که نسبت به داشتن قربانی استطاعت ندارد و نیز در آیه کریمه «فمن لم یجد فضیام شهرین متتابعین» (نساء، آیه ۹۲) نسبت به کسی که اولین عدل کفاره را دارا نیست، «عدم الوجدان» به کار رفته است. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آمده است: «لی الواجد بالذین یحل عرضه و عقوبته» (حلی، ۱۳۷۳: ۹۰) که مقصود از آن، ممانعت نسبت به ادای دین با وجود «دارایی» می باشد- عبارت «وجدان» که معادل فارسی آن «داشتن» یا «دارایی» است به کار رفته است.

ثانیاً، ملکیت به معنای «واجدیت»، «داشتن» و «داراشدن» بهتر است. البته تحقق این مفهوم، به طرف نیاز دارد؛ زیرا «ملکیت» یا «داشتن» از مفاهیم ذات اضافه است (شهید اول، ۱۳۸۴: ۱۱۳)، لذا هر گاه سخن از «داشتن» به میان می آید، بلافاصله این پرسش را نیز به دنبال دارد که «داشتن چه چیز؟» یا «ملکیت نسبت به چه چیز؟». پس از آن که طرف ملکیت معلوم شد، آثاری متناسب با طرف ملکیت، بر چنین «دارا شدنی» بار می شود. دیگر تعریفهای ارایه شده غالباً یا تعریف به اثر است، یا با مشکل دیگری دارد.

مفاهیم در یک دسته بندی کلی، به مفاهیم حقیقی و اعتباری تقسیم می شوند. مفاهیم حقیقی، مفاهیمی هستند که می توان برای آنها ما به ازای خارجی تصور کرد و قابل صدق و کذب در عالم خارج هستند، اما مفاهیم اعتباری، مفاهیمی هستند که ما به ازای خارجی ندارند، یا به عبارت دیگر در عالم خارج قابل تحقق نیستند و ساخته و پرداخته انسان می باشند و انسان بنا به نیاز خود آن را وضع می کند و ظرف تحقق آن عالم اعتبار است (بروجردی عبده، ۱۳۸۰: ۴۴). ساختن علوم اعتباری، معلول اقتضای قوای فعاله طبیعی و تکوینی انسان است و فعالیت این قوا، وابسته به اجتماع نمی باشد. امور اعتباری به دو دسته تقسیم می شود. ۱- امور اعتباری قبل از اجتماع ۲- امور اعتباری بعد از اجتماع (طباطبایی، ۱۳۹۱: ۱۲۵). آنچه که مورد نظر این گفتار است، امور اعتباری بعد از اجتماع است که از ذهن انسان امروزی تراوش کرده و به اندازه ای زیاد است که تمیز و طبقه بندی آن شاید روزگارهای قبل فراتر از توانایی فکر بوده است، اگر چه همه آنها ساخته فکر و اندیشه است. با این همه، انسان پیوسته به حسب پیشرفت اجتماع و تکامل فکر خود مفاهیم تازه ای می سازد و هر روز، یک یا چند نمونه تازه به معرض نمایش می گذارد. یک نمونه بارز از امور اعتباری اصل ملک است که ریشه این اصل، قبل از تحقق اجتماع است و آن اصل اختصاص، یا اختصاص مطلق است که در مورد بعضی تصرفات اعتبار پذیرفته شده است. البته این اختصاصات هر کدام در مورد مخصوص

به خود به اندازه تماس و احتیاج اجتماعی قیود تازه ای به خود می گیرد و نامهای ویژه ای پیدا می کند و در نتیجه، احکام و آثار تازه ای برای آنها اعتبار میشود که قابل انطباق به مورد بوده باشد. هر یک از موضوعات اعتباری و آثار دامنه دار آنها، ظرفیت گفتگوی زیادی را دارد که ممکن است طی آنها نظرات گوناگون مطرح شود و در جاهای مخصوص به خود مورد بررسی قرار بگیرد (همان: ۱۴۴-۱۴۶).

یکی از اوصاف مالکیت، سلطنت مطلق مالک، بر مملوک خویش است که به موجب آن مالک می تواند هرگونه انتفاعی از ملک خود ببرد و در استعمال و واگذاری آن به غیر و حتی اتلاف آن، محدودیتی ندارد. این اختیارات نتیجه مطلق بودن مالکیت است (صفایی، ۱۳۸۶: ۱۶۸). به جای وصف «اتلاق» می توان از «اصل تسلیط» سخن گفت، بدین معنا که تا زمانی که مانعی برای حق تصرف و انتفاع از ملک وجود ندارد، اشخاص مجاز به تصرف و انتفاع از ملک می باشند و در مواردی که قاعده لاضرر و اصل تسلیط تراحم پیدا کنند، حاکمیت با قاعده لاضرر خواهد بود (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۱۰۷). همانگونه که اصل ۴۰ ق.ا. مقرر می دارد: «هیچ کس نمی تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد». با توجه به اصل ۴۴ و ۴۷ ق.ا. این نکته برداشت می شود که اصل تسلیط، مفهوم پیشین خود را ندارد و مالکیت وسیله ای برای حفظ منافع عمومی است و تنها در مواردی مورد حمایت قانونگذار قرار می گیرد که شیوه اکتساب و اجرای آن در مسیر هدف های قانونگذار باشد (صفایی، ۱۳۸۶: ۱۶۸).

مالکیت حق انحصاری است که به موجب آن، مالک حق دارد منحصراً از مال خود بهره مند شود و از تصرفات دیگران در آن جلوگیری کند، هر چند که این تصرفات هیچ ضرری به حال او نداشته باشد و تمامی افراد باید آن را محترم شمارند. ماده ۳۱ ق.م. در این زمینه اعلام می دارد: «هیچ مالی را از تصرف صاحب آن نمی توان بیرون کرد، مگر به حکم قانون». در این خصوص، باید گفت که وصف انحصاری بودن، در نهاد خود واجد عنصر مانع بودن و جامع بودن است که در هر حال، منظور صفت کمی می باشد (فیض، ۱۳۸۹: ۳۹). یکی دیگر از اوصاف مالکیت، دائمی بودن مالکیت است. منظور از دوام، زوال ناپذیری امری است، اما در مورد مالکیت، منظور ازدوام، زوال ناپذیری مالکیت نیست، بلکه منظور این است که برای مالکیت مدتی متصور نیست، تا آن زمان که مال پایدار است، مالکیت امتداد دارد و حق مالک بر مال مستقر است. دائمی بودن مالکیت، اگر چه به صراحت در قانون مدنی نیامده است، اما عموم حقوقدانان این صفت را برای مالکیت مسلم دانسته اند. (امامی، ۱۳۸۳: ۱۹) در فقه و حقوق ایران، اگر چه اطلاق مالکیت مستلزم دوام است، اما این نظر پذیرفته شده است که از نظر زمانی در صورت وجود وضعیتی عقلایی مالکیت محدود شود.

۴- منافع و حقوق سهامداران در شرکت های تجاری

۴-۱ حقوق مالی سهامداران

- سود سالیانه شرکت های تجاری

یکی از اولیه ترین منافع هر یک از سهامداران شرکت های تجاری، سود سالیانه شرکت ها است که این منافع جز حقوق مالی سهامداران به شمار می رود؛ به بیان دیگر سهامداران با خرید سهام شرکت های بورسی، در انتهای سال مالی می توانند در مجمع

عمومی شرکت‌های تجاری حضور به عمل آورند و در مورد نحوه تقسیم سود سالیانه بر اساس تعداد سهمی که دارند، تصمیم گیرنده باشند. در مجامع عمومی شرکت‌های تجاری، سهامداران تخصیص میزان سود به ازای هر سهم را مشخص می‌کنند و یا در صورتی که در مجمع عمومی در این باره تصمیمی گرفته نشود، هیأت مدیره آن شرکت تجاری نحوه پرداخت را تعیین خواهد کرد و هر یک از سهامداران به ازای تعداد سهمی که دارند، سود سالیانه‌ای را دریافت می‌کنند و از این موضوع هر ساله منتفع خواهند شد. از طرفی نحوه محاسبه سود سالیانه شرکت‌های تجاری به این صورت است که سود سالیانه منهای زیان‌های سال‌های مالی قبل و اندوخته قانونی و سایر اندوخته‌های اختیاری، به علاوه سود قابل تقسیم سال‌های قبل که تقسیم نشده است، محاسبه می‌شود.

- افزایش قیمت سهام

یکی دیگر از منافع سهامداران در شرکت‌های تجاری، افزایش قیمت سهام است و این منافع نیز به عنوان حقوق مالی سهامداران در نظر گرفته می‌شود؛ به عبارت دیگر قیمت سهام شرکت‌های بورسی هر روزه دست خوش تغییراتی قرار خواهد گرفت و افزایش و کاهش پیدا می‌کند. اینکه چه عواملی بر قیمت سهام شرکت‌های بورسی تأثیر گذار است، در گذشته در مطلب «۳ عامل اصلی تأثیرگذار بر قیمت سهام شرکت‌های بورسی» در بلاگ اشاره کردیم. هنگامی که قیمت سهام شرکت‌های تجاری بر اساس عوامل مختلف افزایش می‌یابند، سهامداران با سودآوری مناسبی همراه می‌شوند و در صورت فروش سهام این شرکت‌ها، می‌توانند با منافی همراه شوند (طاهری، ۱۳۹۸: ۴۳).

- دریافت سهام جایزه و حق تقدم حاصل افزایش سرمایه

یکی دیگر از منافی که سهامداران با خرید سهام از آن بهره‌مند می‌شوند و اتفاقاً این منافع نیز جز حقوق مالی سهامداران تعریف می‌شود، حق تقدم افزایش سرمایه است؛ به عبارت دیگر شرکت‌های تجاری ممکن است تصمیم به افزایش سرمایه بگیرند و این افزایش سرمایه با انتشار سهام جدید میسر می‌شود؛ در این شرایط سهامداران تمایل دارند که نسبت به دیگر خریداران سهام در افزایش سرمایه در اولویت قرار گیرند؛ چون قیمت پیشنهادی فروش سهام شرکت در افزایش سرمایه با قیمت بازار سهام تفاوت‌های جدی دارد و سهامداران با خرید سهام جدید می‌توانند به سودآوری مناسبی دست پیدا کنند. (همان)

۴-۲ حقوق غیر مالی

همان‌طور که سهامداران حقوق مالی دارند و این حقوق مالی، منافی را برای سهامداران به همراه دارد، حقوق غیر مالی نیز برای آنان وجود دارد. در ادامه به حقوق غیر مالی که طبق قانون تجارت برای سهامداران قید شده، اشاره خواهد شد.

- حق رأی

همان طور که پیش تر مطرح شد، شرکت های بورسی هر ساله مجمع عمومی را برگزار می کنند که در این مجامع عمومی به تصمیمات کلان و اساسی شرکت های بورسی می پردازند؛ معمولاً این تصمیمات شامل انتخاب اعضای هیأت مدیره و بازرسان شرکت، تغییرات سرمایه، تقسیم سود، تغییرات اساسنامه، انحلال شرکت و... است. یکی از حقوقی غیر مالی که سهامداران شرکت های بورس دارند، حق رأی در این مجامع است؛ به بیان دیگر رأی سهامداران می تواند در فعالیت یک سال آینده شرکت بورسی بسیار تأثیر گذار باشد و حتی منافع مالی را برای سهامداران به همراه داشته باشد. این در حالی است که حق رأی سهامداران بر اساس تعداد سهامی که دارند، تعیین می شود و سهامدارانی که تعداد سهم بیشتری از شرکت بورسی داشته باشند، با حق رأی بیشتری همراه خواهند شد و متناسباً میزان تأثیر گذاری آنها نیز بیشتر خواهد بود. این موضوع نیز بسیار حائز اهمیت است که حق رأی سهامدار می تواند از طریق اعطای وکالت به فرد دیگری واگذار شود و در صورتی که سهامدار مجال حضور در مجمع عمومی را نداشته باشد، وکیل آن فرد می تواند حق رأی داشته باشد. (خردمندی، ۱۳۹۸: ۷۰) از طرفی حق رأی در نظر گرفته شده برای سهامداران نیز به دو صورت ساده و تجمعی است؛ به عبارت دیگر در رأی گیری ساده هر سهم یک رأی دارد اما این موضوع فرایند رأی گیری را با معضلات و چالش های جدی همراه می سازد؛ چون رأی سهامدارانی که تعداد سهم کمی دارند و تعداد این افراد هم زیاد است، به تنهایی نمی تواند در تصمیمات کلان شرکت های بورسی تأثیر گذار باشند و سهامدارانی که تعداد سهم بالایی دارند به راحتی می توانند به عنوان نمونه ترکیب هیأت مدیره را تعیین کنند؛ این موضوع باعث شده به غیر از رأی ساده، رأی تجمعی نیز برای سهامداران در نظر گرفته شود که در این نوع رأی گیری، تعداد آرای هر رأی دهنده در تعداد مدیرانی که باید برای هیأت مدیره انتخاب شوند، ضرب شده و حق رأی برای هر رأی دهنده، برابر با حاصل ضرب مذکور خواهد بود؛ با توجه به این موضوع، رأی دهنده می تواند آرای خود را به یک نفر بدهد یا آن را بین چند نفر تقسیم کند. با استفاده از رأی تجمعی، سهامداران اقلیت نیز می توانند در چینش هیأت مدیره تأثیر گذار باشند و نماینده ای در هیأت مدیره داشته باشند.

- حق واگذاری سهام

یکی از حقوق غیر مالی اولیه ای که قانون تجارت برای سهامداران لحاظ کرده است، حق واگذاری سهام است؛ به این صورت که سهامداران امکان واگذاری سهام خود را به دیگری دارند و به راحتی می توانند با مراجعه به کارگزاری ها خرید و فروش سهام شرکت های تجاری را انجام دهند.

- حق اطلاع

حق اطلاع نیز یکی دیگر از حقوق غیر مالی سهامداران است که از این طریق می توانند پانزده روز قبل از انعقاد مجمع عمومی در مرکز شرکت حضور پیدا کنند و به صورت حساب ها مراجعه کند و یا از ترازنامه و حساب سود و زیان و گزارش عملیات

مدیران و گزارش بازرسان رونوشت بگیرد. از طرفی سهامداران حق دارند که از برگزاری مجمع عمومی اطلاع پیدا کنند؛ البته در برخی از مواقع این اطلاع رسانی از طریق پست و یا انتشار اطلاعیه یا دعوتنامه در روزنامه‌های کثیرالانتشار انجام می‌شود.

- تعهدات سهامدار

همان‌گونه که سهامداران حقوق و منافع با خرید سهام شرکت‌های بورس دارند، تعهداتی اولیه و ساده‌ای نیز دارند؛ به بیان دیگر سهامداران صرفاً در شرکت‌های بورس تعهد پرداخت مبلغ سهم خریداری شده را دارند و اگر آن را خریداری نکنند، صاحب آن نخواهند شد. از طرفی این موضوع از این جنبه حائز اهمیت است که سهامداران در شرکت‌های تجاری هیچ‌گونه تعهد شخصی در قبال طلبکاران شرکت ندارد و اگر شرکت بنا به دلایلی قادر به پرداخت بدهکاری‌های خود نباشد، نمی‌توان به سهامداران مراجعه کرد. (همان)

- بیع مشاع به شرط مهایات

قالب عقد بیع نمی‌تواند بستر مناسبی برای تشکیل قراردادهای مالکیت زمانی باشد. در این رابطه فقها معتقدند که انتقال مالکیت در بیع، نباید در قالب معیار زمان قرار گیرد، زیرا در این صورت عنوان اجاره را خواهد داشت. (سنه‌وری، ۱۹۸۶: ۲۸) اگرچه صفت دوام در عناصر بیع در کنار تعهد و انتقال مالکیت نیامده است، لیکن به نظر می‌رسد که این عنصر باید در کنار آن دو عنصر دیگر مطرح می‌گردد. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۴۶۷) زیرا انتقال دائمی عین از ویژگی‌های لازم و اوصاف ممیزه عقد بیع است. به همین دلیل انتقال زمان‌بندی شده مالکیت، چه عین و چه منفعت و چه هردو، که موضوع قراردادهای مالکیت زمانی است، نمی‌تواند در قالب بیع انجام شود.

یکی از شرکت‌های ایرانی برای فروش ویلاهای خود به صورت مالکیت زمان‌بندی شده از قراردادهایی استفاده نمود که ماهیت قراردادی آن، بیع مشاع به شرط مهایات بود. در این قراردادها مورد معامله به عنوان مثال، یک پنجاه و دوم مشاع از کل شش‌دانگ ویلاهای مشخص شده بود و خریدار با شرط ضمن عقد، حق استفاده از بقیه ایام سال را طبق قرارداد فوق از خود سلب می‌نمود. قالب حقوقی فوق به عنوان اولین قالب برای این قراردادها انتخاب گردید که پس از انجام آن و انعقاد قراردادها، از فقهای معاصر استفتا شده و عده‌ای نیز مشروعیت آن را به تایید رساندند. بر اساس مواد ۴۵۴ و ۴۵۵ قانون مدنی، شرط عدم تصرفات ناقله مورد تایید قرار گرفته است. شرط سلب جزئی منفعت از مبیع نیز ممنوع نبوده و مورد تایید فقها است. (اشرفی، ۱۳۸۷: ۱۴۴) بنا بر استدلال دادستان وقت کل کشور و رای شماره ۱۹۱ مورخ ۱۱/۱/۴۸ مبنی بر اینکه «... شرط خلاف مقتضای عقد را نباید با شرط خلاف یکی از آثار مقتضای عقد اشتباه کرد، شرط خلاف یکی از آثار مقتضای عقد، موجب نمی‌شود که عقد حاصل نشود، بلکه فقط یکی از آثار آن را از بین می‌برد و ذات عقد کماکان استوار و پابرجاست. مثل این که شرط شود که در عقد بیع مشتری برای مدت معینی حق انتقال را ندارد...». سرانجام هیات عمومی دیوان عالی کشور در رای خود اعلام می‌کند: «شرطی که در سند رسمی معامله قطعی شماره ... قید شده، از جمله شروط خلاف مقتضای بیع محسوب نمی‌شود

و قید آن در ضمن سند معامله قطعی بلا اشکال بوده است...» لذا شرط عدم تصرف جزئی تا مدت معین، مخالف مقتضای بیع شناخته نشده است؛ بلکه نهایتاً این شرط خلاف مقتضای یکی از آثار عقد است. (اشرفی، ۱۳۸۷: ۱۴۱)

برخی فقها به صراحت مسلوب المنفعه بودن میبایع را برای مدت مشخص، پذیرفته‌اند: «يجوز بيع العين المستأجرة قبل تمام مدة الاجاره، و لا تنفسخ الاجاره به فتنتقل الى المشتري مسلوبه المنفعه مدة الاجاره، نعم للمشتري مع جهله بالاجاره خيار فسخ البيع، لان نقص المنفعه عيب» (طباطبایی یزدی، ۱۳۹۱: ۵۲۷) و در جای دیگر آمده است: «لو وقع البيع و الاجاره في زمان واحد كما لو باع العين مالکها علی شخص و آجرها و کيله علی شخص آخر و اتفق وقوعهما في زمان واحد فهل یصحان معا و یملکها المشتري مسلوبه المنفعه... او یبطلان معا للتزام فی ملكية المنفعه فیصح البيع علی انها مسلوبه المنفعه تلك المده، فتبقى المنفعه علی ملك البایع، ووجه اقواها الاول لعدم التزام، فان البایع لا یملك المنفعه و انما یملك العين و ملكية العين توجب ملكية المنفعه للتبعیه و هی متاخره عن الاجاره» (همان: ۵۲۸)

بنابر آنچه گذشت به نظر می‌رسد فروش ملک به شرط مهایات در انتفاع که مستلزم سلب منفعت ملک در زمان خاص و به صورت جزئی است اشکالی نداشته باشد. همان‌گونه که نمونه‌هایی از بیع با سلب منفعت به صورت جزئی وجود دارد که در ذیل به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱- بیع با شرط بقاء مالکیت برای فروشنده در فروش اقساطی: این بیع، نوعی بیع اعتباری است که در آن بایع، میبایع را به مشتری به صورت اقساطی می‌فروشد. اصولاً در چنین معاملاتی به دلیل این که حقوق بایع در صورت عدم پرداخت اقساط از جانب مشتری محفوظ بماند، شرطی گذاشته می‌شود بدین مضمون که، مالکیت میبایع پس از بیع تا زمان پرداخت کامل اقساط ثمن، برای بایع محفوظ باشد تا در صورت تخلف مشتری در پرداخت اقساط، فروشنده این حق را داشته باشد تا میبایع را به مشتری انتقال ندهد. امروزه به دلیل مشکلات فراوان این نوع بیع، افراد به سمت معاملاتی با نام اجاره به شرط تملیک، روی آورده‌اند. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۵۱۴) ۲- بیع به شرط بیع: این نوع بیع به دو صورت است که صورت اول باطل و صورت دوم صحیح است. صورت اول، بیعی است که در آن شرط می‌شود که خریدار پس از بیع، میبایع را بلا فاصله به خود بایع بفروشد. همان‌گونه که گفته شد، این بیع باطل است. زیرا اولاً: مصداق بیع سفهی است. ثانیاً، به نظر می‌رسد عرفاً در این نوع بیع هیچ‌گونه انتقال مالکیتی به خریدار صورت نگرفته باشد تا مشتری بتواند قدرت مالکانه بر میبایع داشته باشد. صورت دوم هنگامی است که مثلاً در بیع شرط شود که خریدار مکلف باشد پس از یک سال از تاریخ انعقاد قرارداد، میبایع را به بایع بفروشد. که شرط درست و بیع صحیح است. (همان: ۵۲۶-۵۲۷)

۳- بیع به شرط عدم بیع در زمان معین یا به شخص معین: در این نوع بیع شرط می‌شود که خریدار حق فروش میبایع را به شخص یا اشخاص معینی که تعیین می‌شود، نداشته باشد یا این که اختیار انتقال میبایع را تا زمان مشخص بدون اذن فروشنده به شخص ثالث نداشته باشد. این بیع با این شرایط درست است. اما اگر در عقد بیع شرط شود که خریدار حق انتقال میبایع را به هیچ‌کس نداشته باشد، این شرط خلاف مقتضای عقد بیع بوده و باطل و موجب بطلان عقد می‌گردد. (همان: ۵۲۸)

۴- بیع السنین: در فقه به دو معنی به کاررفته که هر دو حالت آن باطل است. حالت اول این که، میوه درخت خرما به مدت زاید بر یک سال فروخته شود. مشهور در فقه این بیع را به دلیل مجهول بودن میبایع باطل می‌دانند. حالت دوم این که، در بیع شرط

شود که فروشنده مال را برای مدت یک سال بفروشد و در پایان سال بیع منحل و ثمن و مبیع به مالکان اصلی مسترد گردد. این نوع بیع نیز باطل است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۵۰۴)

۵- بیع مشاع به شرط تبدیل متناوب متصرف در فواصل زمانی منظم: در این نوع بیع، پس از انعقاد قرارداد، خریداران، یا خریدار و فروشندگان، یا خریدار و فروشنده، و یا خریداران و فروشندگان، در مال مورد معامله شریک شده و براساس تبدیل متصرف - آن گونه که در ارث، پس از فوت مورث، وراثت ترکه وی را متصرف و مالک می‌شوند- مورد معامله را تصرف می‌کنند. در حالی که مملوک ثابت است و نقلی در آن صورت نمی‌گیرد. (همان: ۷۲۴)

بنابر آن چه در خصوص انواع بیع که در آن تحدید مالکیت صورت می‌گیرد، ملاحظه گردید، این مطلب روشن می‌شود که هیچ اشکالی در خصوص ماهیت و صحت آن‌ها به چشم نمی‌خورد. آن چه باعث شده فقها بیع زمانی یا تملیک زمانی را مصداق بیع ندانسته و آن را عقدی باطل بدانند، مقایسه این قراردادها با بیع سنین است. یعنی همان گونه که در قسمت قبلی گفته شد، بیعی که در آن از زمان خاصی شروع شده و تا زمان مورد اشتراط (مثلاً تا یک سال پس از انجام معامله) ادامه داشته باشد و در زمان شرط شده، بیع خود به خود منحل گردیده و مبیع مجدداً به مالکیت بایع و ثمن به مالکیت مشتری در آید (اشرفی، ۱۳۸۷: ۱۴۶). لیکن همان گونه که در تعریف تملیک زمانی آورده شده است، در این قراردادها، مالکیت عین یا منفعت یا هردو، به صورت دائمی به طرف قرارداد منتقل می‌گردد. لیکن وی تنها حق استفاده از مبیع را، در فواصل زمانی مشخص و به صورت متناوب خواهد داشت. بنابراین به نظر می‌رسد با توجه به مطالب پیش گفته در قسمت عقد شرکت و مهایات و قبول این دسته از قراردادها در قالب شرکت و رابطه مالکین به عنوان شرکا، هیچ اشکالی برای این که این قراردادها را در قالب بیع مشاع به شرط مهایات، در نظر بگیریم، نباشد.

۵- ماهیت حقوقی انتقال آورده‌ها به شرکت های تجاری

اگر چه میزان و کیفیت انتقال آورده به شرکت، مبتنی بر توافق بوده و اصولاً همانند سایر توافق‌ها باید از قواعد عمومی قراردادها تبعیت نماید اما با توجه به دخالت دولت در حقوق شرکت های تجاری و وضع قواعد امری در این حوزه در برخی موارد به آسانی نمی‌توان انتقال آورده به شرکت را به یکی از عقود معین منتسب نمود؛ به طوری که در خصوص ماهیت این انتقال اختلاف شده است. به همین جهت در این قسمت، ابتدا مهم ترین نظرات مطرح شده در این زمینه، شامل نظریه ایقاع مؤسسان، نظریه قرارداد با شرکت و سپس نظریه ایجاد شخصیت حقوقی شرکت مورد بحث واقع می‌شود و در پایان نیز به ضمانت اجرای وصول آورده‌ها می‌پردازیم.

الف. نظریه ایقاع مؤسسان :

در خصوص ماهیت انتقال آورده نقدی برخی از حقوقدانان معتقدند چنانچه آورده نقدی فوراً تأدیه شود، یک پرداخت و در نتیجه، ایقاع به شمار می‌رود؛ همچنین انتقال آورده غیر نقدی نیز ممکن است ایقاع دانسته شود در تأیید این نظریه می‌توان گفت؛ علی‌الاصول برای تصور عقد (بر اساس ماده ۱۸۳ قانون مدنی) باید دو اراده موافق وجود داشته باشد؛ چرا که یک شخص نمی‌تواند با خود پیمان ببندد یا در برابر خویش کسی را متعهد نماید. در انتقال اموال مؤسسان به شرکت از آنجایی که شرکت در

شرف تأسیس، شخصیت حقوقی مستقل ندارد، بیش از یک طرف برای معامله وجود ندارد؛ در نتیجه، این امر به ظاهر بیانگر ایقاعی بودن عمل انتقال آورده غیر نقدی است.

ب. نظریه قرارداد با شرکت :

در مقابل نظریه ایقاعی بودن، عده ای از نویسندگان، انتقال آورده نقدی و غیر نقدی را به لحاظ ماهیت، عقد دانسته و در خصوص آن بیان داشته اند: اگر آورده غیر نقدی به صورت اصل مال منقول و یا غیر منقول باشد در این حالت، مانند عقد بیع (یا معاوضه)، آوردن اصل مال، یک انتقال معوض تلقی می گردد، و بدین لحاظ با عقد بیع مشترکاتی پیدا می کند.

در رد این نظر گفته شده است: صاحب آورده به ازای مالی که به اشتراک گذارده، عوضی دریافت نمی دارد، اعم از این که بهای آن یا مالی دیگر را لحاظ نماییم. در اینجا، آورده اند فقط به عنوان شریک در فراز و فرود موضوع فعالیت شرکت وارد می شود، که گاهی سود می برد و زمانی هم اصل سرمایه را از دست می دهد. فقدان ثمن و پرداخت های مردد و نابرابر، انتقال آورده ها را به شرکت اصالت می بخشد، و در حقوق و تکالیف صاحب آورده انعکاس می یابد. علاوه بر این همچنان که برخی از حقوق دانان گفته اند: در عقد بیع، مالکیت مالی که فروشنده به مشتری می دهد به طور قطعی به شخص اخیر منتقل می گردد؛ اما در شرکت، آورنده، مالی به شرکت می دهد که تبدیل به سرمایه شده و مشروط به اعاده است؛ به عبارت دیگر هر گاه پس از انحلال شرکت، سرمایه باقی باشد، به شرکاء اعاده خواهد شد. این موضوع را باید یکی از تفاوت های انتقال مال از طریق عقد شرکت و انتقال مال از طریق عقد بیع دانست.

با این حال به نظر می رسد ماهیت حقوقی این انتقال به چند دلیل به ماهیت عقود نزدیکتر باشد؛ نخست آنکه، در اعمال حقوقی، اصل بر عقد یا قرارداد بودن اعمال است؛ قانونگذار تمایل دارد که در روابط حقوقی افراد، جامعه بر پایه تراضی دو طرف استوار باشد و موجد اثر بودن اعمال حقوقی یک جانبه جنبه استثنایی دارد؛ دوم آنکه، بر خلاف عقود که بر مبنای ماده ۱۰ قانون مدنی، در مورد آن ها اصل آزادی قراردادی جریان دارد و اصلی مورد قبول حقوق دانان است در ایقاعات وجود چنین اصلی محل تردید می باشد؛ بنابراین قلمرو ایقاعات محدود به ایقاعات معین پذیرفته شده در قانون است؛ سوم اینکه، به فرض پذیرش ایقاع بودن عمل حقوقی انتقال آورده غیر نقدی به شرکت، ماهیت آن، ایقاع در تملیک (یا تملیک ایقاعی) خواهد بود؛ یعنی کسی به طور یک جانبه و بدون تراضی طرف دیگر اموالی را به او تملیک نماید. در میان ایقاعات، تملیک ایقاعی (مانند اخذ به شفعه)، تملک مباحات و اعراض بسیار نادر است و در صحت آن تردید وجود دارد و مشهور این نوع ایقاع را نمی پذیرند. ایقاعی بودن تملیک در حقوق ما حتی در تملیکات رایگان مثل هبه، وقف، حق انتفاع نیز پذیرفته نشده است و قانون آن ها را عقد و نیازمند قبولی دانسته است؛ بنابراین، به طریق اولی نمی توان انتقال اموال مؤسسان به شرکت آینده را که معوض نیز می باشد، ایقاع دانست؛ چهارم آنکه، اگر ایقاع بودن این انتقال پذیرفته شود به علت جریان اصلی نسبی بودن در ایقاعات و لزوم آن، شرکت پس از تأسیس نمی تواند آن را رد کند. در حالی که در شرکت های سهامی مطابق مواد ۷۶ تا ۸۰ قانون اصلاح قسمتی از قانون تجارت (۱۳۴۷) در شرکت های سهامی، مجمع عمومی مؤسس می تواند آن تملیک را تصویب نکرده و رد نماید. در نهایت آن که، پذیرش نظریه ایقاع بودن تملیک آورده غیر نقد مؤسسان به شرکت، مستلزم قبول ایقاع معلق (که صحت آن مورد تردید است) می باشد؛ زیرا در زمان تملیک آورده غیر نقد، شرکت موجود نیست و معلق بر تأسیس آن است.

بنابراین با توجه دلایل مذکور به نظر می رسد قرارداد مؤسسان با شرکت و انتقال آورده غیر نقدی به آن، ماهیت قراردادی دارد به این نحو که مؤسسان آورده های غیر نقدی خود را با قیمت و ارزش معین به شرکتی که در آینده تشکیل می شود ایجاب می کنند و با قبول شرکت (مطابق ضوابط و مقررات قانون تجارت) و اعلام آن آورده غیر نقد هر شریک به شرکت منتقل می شود.

البته قرارداد شرکت با دیگر قراردادهایی که افراد در معاملات و یا سایر روابط اجتماعی خود منعقد می کنند و عمدتاً دارای منافع متضاد هستند متفاوت است، چرا که در قراردادها مثال بیع، منافع طرفین قرارداد در جهات مختلف و مقابل هم است؛ در صورتی که در قرارداد برای تشکیل شرکت، منافع منعقدکنندگان با یکدیگر تضاد ندارند بلکه هماهنگ بوده و عمدتاً به قصد بردن سود است.

ج. نظریه ایجاد شخصیت حقوقی :

بر نظرات مذکور از چند جهت ایراد وارد است، نخست اینکه، چگونه شخصی هنوز به وجود نیامده می تواند طرف عقد و ایقاع واقع گردد، از طرفی تملیک مال به معدوم در حقوق ایران به طور استثنایی و آن هم به تبع موجود مورد پذیرش واقع شده است در اینجا قبل از اتمام فرآیند تشکیل، شخصیتی به وجود نمی آید و شرکتی که قرار است در آینده به وجود بیاید هنوز معدوم می باشد. دوم؛ پذیرش عقد یا ایقاع بودن این انتقال مستلزم دور می باشد، از لحاظ این که تشکیل شرکت منوط به تملیک آورده است و از طرفی تملیک هم منوط به وجود شخص است. همانطور که برخی از حقوقدانان گفته اند یکی از آثار عقد می تواند ایجاد شخصیت حقوقی باشد درست است که قانون گذار در قانون تجارت تعریفی از شرکت تجاری ارائه نمی دهد ولی در مبحث حقوق شرکت ها به بیان تمام آثار و احکام و لزوم رعایت شرایط شکلی خاصی برای انعقاد آن می پردازد امروزه عقد شرکت تجاری خود به عنوان یکی از عقود معین و تشریفاتی مورد شناسایی حقوق دانان واقع شده است. بنابراین بر خلاف نظرات مذکور که ماهیت این انتقال را محدود به عقد یا ایقاع می دانند. انتقال این گونه از آورده ها به شرکت را می توان در قالب عقد شرکت تجاری به عنوان یک عقد مستقل توجیه نمود و می توان آوردن آورده ها به شرکت را جزو مراحل این عقد تشریفاتی دانست. بدین نحوه که مجموعه اعمال مؤسسين قراردادی با تشریفات مشخص را تشکیل می دهد که منجر به ایجاد شخصیت حقوقی شرکت تجاری می گردد.

حال سوالی که مطرح می گردد این است که چگونه می توان انتقال یا صلح یا تعهد نسبت به آوردن این گونه آورده ها را به نام شرکت در شرف تأسیس توجیه نمود؟ به عنوان مثال چگونه می توان انتقال اموال غیر منقول یا سند رسمی را به شرکت در شرف تأسیس توجیه نمود؟

در پاسخ به سوال مذکور می توان گفت در این گونه موارد مؤسسان با انعقاد عقدی معلق بین خود آورده ها را به شرکتی که در آینده تأسیس می گردد به طور معلق می گرداند به بیان دیگر مؤسسان طرف ابتدایی این انتقال می باشند نه شخصیت حقوقی که هنوز به وجود نیامده است و انتقال قطعی این اموال منوط به انجام مراحل کامل این عقد تشریفاتی می باشد. سوال دیگر قابل طرح در این راستا آن است در صورتی که تأدیه تمام یا بخشی از آورده به آینده معلومی موکول شده باشد، چه ضمانت اجرایی جهت وصول این آورده ها وجود دارد؟

برخی از حقوقدانان معتقدند در صورتی که تأدیه تمام یا بخش از آورده نقدی به آینده معلومی موکول شده باشد، یک قول یا تعهد به تأدیه، تلقی می‌گردد. تعهد به پرداخت آورده نقدی در شرکت های مختلف صورت های مختلفی دارد. در شرکت های سهامی و مختلط سهامی، پرداخت کل آورده تعهد شده، حین تشکیل شرکت لازم نیست. در شرکت های سهامی عام، مؤسسان باید حداقل ۲۰ درصد سرمایه شرکت را خود تعهد نمایند و حداقل ۳۵ درصد مبلغ تعهد شده را نقداً بپردازند (ماده ۶ قانون اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷). در شرکت های سهامی خاص نیز مبلغ نقدی نباید کمتر از ۳۵ درصد کل سهام باشد (بند ۲ ماده ۲۰ قانون اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷). اما در سایر شرکت ها در مواردی که تمام یا بخشی از سرمایه، آورده نقدی باشد شرکت تشکیل نمی‌شود مگر آنکه تمام آورده نقدی پرداخت شده باشد. به عقیده برخی از حقوق دانان علت این امر آن است که «سرمایه نقدی شرکت تضمین پرداخت طلب طلبکاران شرکت است و طلبکاران نمی‌توانند فقط به آورده‌های غیر نقدی شرکت امیدوار باشند».

چنانچه در پرداخت بخش تأدیه نشده آورده نقدی (در شرکت هایی که در آن ها می‌توان تعهد به پرداخت بخشی از آورده نقدی نمود)، تأخیری صورت پذیرد در صورتی که بخواهیم از قواعد حقوق مدنی تبعیت نماییم، پس از مطالبه برابر ماده ۲۲۶ قانون مدنی، طبق قاعده عمومی مذکور در ماده ۲۲۸، دادگاه باید مدیون را با رعایت ماده ۲۲۱ به جبران خسارت حاصل از تأخیر در تأدیه دین محکوم نماید؛ اما به موجب قواعد حقوق تجارت، نیازی به مراجعه به دادگاه و تحمل وقت و هزینه نبوده و شرکت طبق ماده ۳۵ (قانون اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷)، به آسانی به مطالبه اصل طلب، یعنی وجه پرداخت نشده سهام می‌پردازد بدین صورت که برای آن مهلت مناسبی تعیین می‌نماید و در صورت عدم تأدیه باقی مانده ی مبلغ اسمی سهام مورد تعهد، نسبت به فروش سهام مذکور اقدام و خسارت تأخیر تأدیه و جریمه را نیز احتساب خواهد نمود. در واقع بر خلاف مؤسسات و تشکیلات غیر تجاری که به جهت اجرایی نمودن سرمایه مشترک در آن ها هر عضو مالک آورده خود باقی مانده و تنها حق انتفاع و بهره برداری از آن به مؤسسه تعلق می‌گیرد؛ در تشکیل شرکت تجاری، تکلیف هر شریک در تحویل آورده ی تقبل شده به شرکت محل تردید نیست؛ از این رو شریکی نیز که تعهد خود را در تأمین سهام مورد نظر در قبال شرکت انجام ندهد، به اجرای آن از جانب شرکت و در نهایت بستانکاران اجبار می‌گردد.

۶- احکام و شرایط حق انتفاع

حق انتفاع دارای احکام و شرایطی است که ذیلاً به آنها اشاره می‌شود:

الف- بر اساس «ماده ۴۱ ق. م» حق انتفاع به وسیله عقد برقرار می‌گردد؛ زیرا حق انتفاع به تبع عین از آن مالک است و باید به وسیله عقد به دیگری واگذار شود.

ب- طبق «ماده ۴۶ ق. م» مورد حق انتفاع باید مالی باشد که با بقای عین، استفاده از آن ممکن باشد (منقول باشد یا غیر منقول، مشاع باشد یا مفروز)؛ زیرا فرض بر آن است که پس از استیفای منافع از ناحیه منتفع، عین مال باقی بماند و به مالک بازگردد و مقصود از بقای عین، این نیست که مال قابل استهلاک نباشد، بلکه مقصود این است که با اولین استفاده معدوم نگردد، مانند: نان و شیرینی که استفاده از آن، خوردن و مصرف نمودن آن است. بنابراین، هر چیزی که

پس از استفاده از آن باز قابل انتفاع است، همانند زمین خانه، کتاب، لباس و غیره، می تواند مورد حق انتفاع قرار گیرد، چنانکه مورد اجاره و عاریه نیز همین شرط را دارد.

ج- طبق «ماده ۴۵» کسی که حق انتفاع به او منتقل می شود (منتفع) باید در حین عقد موجود باشد؛ زیرا حق انتفاع به وسیله عقد پیدا می شود و عقد همیشه بین دو طرف منعقد می گردد، مثل: مالک و منتفع، البته به تبع موجود می توان برای معدوم هم حق انتفاع برقرار نمود، مثلاً: شخصی حق سکونت خانه خود را به دیگری واگذار نماید و بگوید: این حق برای تو و یک طبقه از فرزندان تو باشد، در حالی که آن شخص هنوز هیچ فرزندی ندارد. و همین طور از باب وحدت ملاک وصیت و حق انتفاع، که بر اساس «ماده ۸۵۱ ق.م» می توان برای حمل، وصیت به مال کرد، و قرار دادن حق انتفاع برای حمل نیز صحیح است؛ زیرا حمل در حین عقد موجود است، ولی تملک او منوط به زنده متولد شدن اوست. (نجفی، ۱۳۸۸، ج ۲۸: ۱۳۳)

د- حق انتفاع باید مجانی و بلا عوض باشد؛

زیرا غرض از برقراری حق انتفاع کمک بامور خیریه است و آن منافات با گرفتن عوض دارد، اگر چه بصورت شرط در ضمن عقد باشد. بدین جهت بعضی از فقهای اسلام حق انتفاع خاص را لازم نمیدانند، مگر قصد قربت در آن بشود و در وقف مشهور نزد فقهاء امامیه شرط بودن قصد قربت است و قصد تقرب منافات با آن دارد که مالک در مقابل برگذاری حق مزبور عوض قرار دهد و آن را از نظر تجاری و معاوضه منعقد سازد. بدین جهت است که مالک نمیتواند حق فسخ در عقد حق انتفاع برای خود یا طرف خود بگذارد و یا آن را اقاله نماید و ماده «۴۵۶» قانون مدنی که میگوید: «تمام انواع خیار در جمیع معاملات لازمه ممکن است موجود باشد مگر خیار مجلس و حیوان و تأخیر ثمن که مخصوص بیع است» شامل حق انتفاع و وقف نمی شود، زیرا حق انتفاع و وقف معامله بمعنای خاص نیستند با توجه بمواد قانون مدنی استدلال مزبور از نظر قضائی نسبت بوقف صحیح است، زیرا وقف چنانکه ماده «۵۵» قانون مدنی میگوید، حبس عین و تسبیل منفعت است و مالک عین مال را از ملک خود خارج میکند و منافع را تسبیل مینماید، لذا شرط فسخ و شرط عوض بر خلاف مقتضای عقد مزبور است، و اقاله نیز منافات با اخراج و تسبیل دارد، بخلاف حق انتفاع بمعنی خاص که از هیچ یک از مواد مربوطه بآن استنباط نمی شود، که مانند وقف از امور خیریه است تا شرط عوض و شرط فسخ بر خلاف مقتضای آن باشد، اگر چه عموماً مجانی است، بنابراین با توجه بمواد مربوط بشروط ضمن عقد و ماده «۱۰» قانون مدنی، درج شرط عوض و شرط فسخ در آن صحیح میباشد و طرفین نیز میتوانند آن را اقاله نمایند. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۳: ۹۶)

ه- بر اساس «ماده ۴۷ ق.م» قبض، شرط صحت حق انتفاع است. بعضی از عقود پس از انعقاد آثار متوقع از آنها مترتب می گردد و احتیاج به امر دیگری ندارند، مثل: بیع که به وسیله عقد، مبیع به مشتری و ثمن به بایع منتقل می گردد و بایع و مشتری مأمور به تسلیم ثمن و ثمن به یکدیگر هستند، ولی عقود دیگری هستند که تأثیر آن عقود منوط به قبض دادن مورد عقد به طرف می باشد و بدون قبض، اثری بر عقد مترتب نمی گردد، مثل: حق انتفاع و مثل وقف و ... لذا در این گونه عقود چیزی می تواند مورد عقد قرار گیرد که قابل قبض و اقباض باشد.

نکته: در بین فقهای بزرگ و حقوقدانان در رابطه با قبض و تأثیر آن اختلاف نظر وجود دارد؛ عده ای قبض را شرط صحت عقد می دانند؛ یعنی تا زمانی که قبض واقع نشود اصل عقد صحیح نیست و قبض یکی از ارکان عقد به حساب می آید و با آن

عقد هیچ نقل و انتقالی صورت نمی‌گیرد تا زمانی که قبض تحقق پیدا کند. و قانون مدنی نیز در «ماده ۴۷» از همین نظریه پیروی کرده است، ولی عده دیگر آن را شرط لزوم عقد می‌دانند، نه شرط صحت؛ یعنی عقد در تأثیر خود نیازی به قبض ندارد، ولی مادام که قبض صورت نگرفته، مالک می‌تواند آن عقد را فسخ نموده و منحل کند، اما پس از قبض، عقد لازم گردیده و دیگر نمی‌توان آن را بر هم زد. نتیجه عملی این دو نظریه آن است که: اگر قبض، شرط صحت عقد باشد، انتقال از زمان قبض حاصل می‌شود و منافع از حین قبض به منتفع تعلق می‌گیرد و قبل از آن از آن مالک است؛ اما اگر قبض، شرط لزوم عقد باشد، منافع از زمان عقد به منتفع منتقل می‌شود؛ زیرا از زمان عقد حق انتفاع به او منتقل شده است؛ لذا اگر قبض، شرط صحت باشد، تصرف منتفع در مال مورد حق انتفاع قبل از قبض ممنوع و مستلزم ضمان است، چون تصرف در ملک غیر بدون اجازه مالک است، و اگر مالک قبل از قبض بمیرد، عقد باطل می‌گردد؛ اما اگر قبض، شرط لزوم باشد، تصرفات منتفع در مورد حق انتفاع، تصرف در ملک غیر نیست؛ و اگر مالک قبل از قبض بمیرد، عقد همانند سایر عقود جایزه منفسخ می‌گردد، نه آن که رأساً باطل باشد.

در قبض فوریت شرط نیست، و مادام که مالک از حق انتفاع رجوع ننموده هر وقت عین مال را قبض بدهد، عقد تمام خواهد شد. ماده «۶۰» قانون مدنی در مورد وقف این امر را تصریح مینماید و در مورد حق انتفاع قانون ساکت است و چون تصریح بفوریت ننموده است با توجه بوحدت ملاک ماده «۶۰» در حق انتفاع بمعنی خاص نیز فوریت لازم نمی‌باشد، زیرا لزوم فوریت محتاج بدلیل است.

۷- شرایط عقد حق انتفاع

در عقد حق انتفاع باید همه شرایط اساسی که برای صحت معامله در بقیه عقود مقرر شده و قانون مدنی آنها را در ضمن «ماده ۱۹۰» متذکر شده است، رعایت شود؛ زیرا حق انتفاع نیز از اقسام معامله به معنای عام می‌باشد، و آن شرایط اساسی برای صحت معامله عبارتند از:

الف- قصد طرفین و رضای آنها.

ب- اهلیت طرفین.

ج- موضوع معینی که مورد معامله باشد.

د- مشروعیت جهت معامله.

در باب حق انتفاع، علاوه بر این شرایط اساسی برای صحت معامله، دو شرط دیگر هم باید مراعات شود، که ما آن را در ضمن مطلب قبل اشاره کردیم:

۱- مورد معامله باید چیزی باشد که با استفاده از آن، عین باقی بماند.

۲- قبض، شرط صحت عقد مزبور است.

۵- تکالیف مالک در حق انتفاع

همان گونه که از مباحث قبل استفاده شد، عین مورد حق انتفاع در ملک مالک باقی می‌ماند و قهراً مالک می‌تواند هر نوع تصرفی را که منافی با حق انتفاع نباشد در ملک خود بنماید. بنابراین، مالک می‌تواند ملک می‌تواند ملک خود را که مورد حق

انتفاع دیگری است بفرشود و یا اجاره دهد؛ و در این صورت، «منتقل الیه» به جای مالک خواهد بود و حق منتفع به حال خود باقی می ماند؛ زیرا انتقال بعدی عین، خللی به حق ثابت قبلی منتفع وارد نخواهد کرد، تنها چیزی که هست «منتقل الیه» اگر جاهل به این جهت بود، که عین متعلق حق غیر است می تواند معامله را فسخ نماید، لذا در «ماده ۵۳ ق. م» چنین آمده است: «انتقال عین از طرف مالک به غیر، موجب بطلان حق انتفاع نمی شود ولی اگر منتقل الیه جاهل باشد که حق انتفاع متعلق به دیگری است اختیار فسخ معامله را خواهد داشت».

هزینه های لازم برای حفظ و بقای مال مورد حق انتفاع، به عهده مالک است؛ زیرا هزینه هر ملکی به عهده مالک اوست و «ماده ۴۹ ق. م» نیز مؤید این امر است:

«مخارج لازمه برای نگاهداری مالی که موضوع حق انتفاع است بر عهده منتفع نیست، مگر این که خلاف آن شرط شده باشد.» در این صورت طبق «ماده ۲۳۷ ق. م» «مشروط علیه» باید آن را به جا آورد.

البته در مورد حبس مؤبد همانند وقف، هزینه های لازم برای حفظ و بقای عین از منافع خود ملک باید پرداخت شود، مگر آن که شرط بر خلاف شده باشد.

۶- تکالیف منتفع در حق انتفاع

در رابطه با وظایف و تکالیف منتفع، فروع متعدده ای است، که چند ماده از مواد قانون مدنی در رابطه با آنها تنظیم شده است: الف- حدود حق منتفع و دایره استفاده او از ملک، همان است که در عقد حق انتفاع تصریح شده است؛ و اگر در عقد مسکوت مانده و یا به طور اجمال و ابهام ذکر شده است منتفع می تواند در حد متعارف از آن استفاده نماید. قانون مدنی در «ماده ۵۴» چنین می گوید: «سایر کیفیات انتفاع از مال دیگری به نحوی خواهد بود، که مالک، قرار داده یا عرف و عادت اقتضا بنماید.» ب- منتفع اگر عین مال را در اختیار نداشته باشد، نمی تواند از آن بهره مند گردد، لذا باید عین مال به تصرف منتفع داده شود، و در تمام مدتی که مال در اختیار اوست، به عنوان امانت در دست اوست، و باید از هر نوع سوء استفاده و تعدی یا تفریط خودداری نماید، و گرنه ضامن خواهد بود، لذا قانون مدنی در «ماده ۴۸» می گوید: «منتفع باید از مالی که موضوع حق انتفاع است، سوء استفاده نکرده و در حفاظت آن تعدی یا تفریط ننماید.» در این ماده، منتفع از سه چیز منع شده است: سوء استفاده، تعدی و تفریط.

ج- هزینه هایی که انتفاع بردن از ملک منوط بر آن است، و همچنین هزینه هایی که موجب کمال انتفاع می باشد، به عهده منتفع است، مانند: جاروب کردن و پاکیزه نمودن خانه و یا بیل زدن و کود دادن و کندن علف باغ و امثال این امور؛ زیرا منتفع، مالک حق انتفاع است و هزینه لازم برای بهره برداری از هر ملک و حقی به عهده کسی است که از آن منتفع می گردد.

د- آیا منتفع می تواند حق انتفاع خود را به دیگری واگذار نماید یا نه؟

حق انتفاع از حقوق مالی است و در صورتی که در عقد عدم حق انتقال بغیر عقد نشده باشد، منتفع میتواند آن را بدیگری انتقال دهد، زیرا هر مالکی میتواند هر گونه تصرفی در ملک خود بنماید و حق انتفاع، ملک منتفع میباشد. اما در صورتی که قید مباشرت در حق انتفاع شده باشد، منتفع میتواند آن را بغیر انتقال دهد با شرط آنکه خود از آن استفاده نماید.

در سکنی میتوان استظهار نمود که سکونت منتفع مورد نظر در عقد میباشد و مانند آن است که در عقد قید شده باشد که منتفع فقط میتواند خود سکونت کند. بدین جهت است که بسیاری از فقهاء واگذاری حق انتفاع را در سکنی تجویز ننمایند، ولی بنظر میرسد که هرگاه قرینه بر این امر نباشد سکونت بخودی خود مباشرت ساکن را ایجاب ننماید و بر فرض چنین باشد واگذاری حق سکنی از طرف منتفع با شرط مباشرت خود اشکالی ندارد. در سکنی مالک فقط حق سکنی را که حق استعمال باشد بمنفع واگذار نموده است بدون آنکه حق استعمار آن را باو داده باشد، بنابراین هرگاه مورد سکنی باغ باشد منتفع نمیتواند از میوه‌های آن بهره‌مند گردد. (صفایی، ۱۳۸۸: ۳۴۹)

بنابر آنچه در تعریف حق انتفاع ذکر شد، اجاره دادن حق انتفاع از طرف منتفع بمعنی اصطلاحی ممکن نخواهد بود، زیرا اجاره تملیک منفعت است و منتفع مالک منافع نمیباشد تا آن را بتواند بدیگری انتقال دهد، بلکه او دارای حقی است که در اثر آن از منافع مال موضوع حق انتفاع بهره‌مند میگردد و میتواند این حق را مانند حقوق مالی دیگر بهر کس بخواهد واگذار نماید. بنابراین اجاره از طرف منتفع، مسامحه در تعبیر است. اما بر اساس نظر دیگر فقهاء مثل امام خمینی و آیت الله خوانساری رحمهما الله منتفع مالک منافع عین خواهد بود. بر این اساس اگر در ضمن عقد و یا طبق عرف و عادت منعی برای انتقال حق انتفاع نباشد، منتفع می‌تواند به عنوان اجاره آن حق را به دیگری انتقال دهد.

منتفع نمی‌تواند حق انتفاع را برای بیش از مدتی که خود دارا میباشد، بدیگری واگذار کند، چنانکه هرگاه حق انتفاع بطور رقبی و یا عمری بمقدار عمر منتفع برقرار شده باشد و منتفع برای مدت ده سال حق انتفاع خود را بدیگری واگذار بنماید و مدت رقبی کمتر از آن باشد و در صورتی که عمری است قبل از ده سال منتفع فوت کند، نسبت به بقیه مدت واگذاری فضولی میباشد و نفوذ آن منوط باجازه مالک است.

همچنین است در حبس مؤبد، یعنی طبقه سابق از محبوس لهم نمی‌توانند حق انتفاع را بیش از مدت حیات خود بدیگری واگذار نمایند، زیرا حق آنان محدود بزمان حیات است و هرگاه برای مدت بیش از زمان حیات خود آن را واگذار نمایند و در مدت بمیرند، نسبت ببقیه مدت، واگذاری عقد نافذ نیست و فضولی میباشد و منوط باجازه طبقه لاحق از محبوس لهم است و فوت طبقه سابق کشف میکند که مدت واگذاری تا آن زمان صحیح بوده است. (همان)

هرگاه طبقه لاحق اجازه ندهد واگذاری مزبور باطل خواهد بود. (ماده ۴۹۷ ق.م) مورد مزبور را نمیتوان با مورد مالک قیاس کرد و گفت: چنانکه مالک میتواند ملک خود را برای مدت بیش از حیات خود باجاره دهد و اجاره صحیح است اگر چه در ظرف مدت بمیرد، همچنین منتفع نیز میتواند حق انتفاع ملک را بیش از مدت حیات خود واگذار نماید، زیرا در مورد مالک منافع تمام مدت وجود مال، تتبع عین متعلق بمالک است و همچنانکه مالک میتواند عین ملک را واگذار کند، میتواند برای هر مدتی آن را باجاره بدهد. بخلاف مورد حبس مؤبد که مالک عین فقط حق انتفاع مدت حیات منتفع را باو واگذار نموده و پس از فوت، حق انتفاع بطبقه بعد از او واگذار شده است.

ه- بنابراین که: انتقال حق انتفاع مجاز باشد، منتفع بیش از مدتی که خود دارای حق انتفاع است، حق ندارد انتقال دهد، مثلاً: حق انتفاع او به مدت ده سال است ولی او به مدت ۱۵ سال به دیگری انتقال دهد، اگر چنین کند، نسبت به مازاد از حق خود فضولی بوده و محتاج به اذن مالک است. و همچنین است در حبس مؤبد، اگر طبقه سابق حق انتفاع را برای بیش از مدت حیات

خود به دیگری واگذار نماید، نسبت به مازاد از عمر آن طبقه فضولی بوده و محتاج به اذن طبقه بعدی است، که صاحب حق انتفاع هستند، لذا اگر طبقه لاحق اجازه ندهد، نسبت به مازاد از حیات طبقه سابق، آن واگذاری باطل است. (نجفی، ۱۳۸۸، ج ۲۸: ۱۳۳)

۷- زوال حق انتفاع

حق انتفاع در سه صورت زایل می‌گردد. قانون مدنی در «ماده ۵۱» می‌گوید: حق انتفاع در موارد ذیل زایل می‌شود:

الف- در صورت انقضای مدت. یعنی پس از آن که مدت معینه در عقد در مورد «رقبی» منقضی گردد و کسی که در «عمری» حق انتفاع به عمر او مقید شده بود فوت کند، حق انتفاع خاتمه پیدا می‌کند. به همین جهت است که مالک می‌تواند آن مال مورد حق انتفاع را قبل از انقضای مدت برای بعد از انقضا به اجاره واگذار نماید.

ب- در صورت تلف شدن مالی که موضوع انتفاع است؛ مثل این که: خانه محل سکونت به وسیله زلزله یا سیل خراب گردد و اتومبیل مورد حق انتفاع بسوزد و امثال آن.

ج- طبق «ماده ۴۵ ق. م.»، در صورتی که حق انتفاع برای کسانی که در حین عقد به وجود نیامده و به تبع موجود برقرار شود و آنها به وجود نیابند، مادامی که صاحبان حق انتفاع موجود هستند، حق مزبور باقی، و بعد از انقراض آنها زایل می‌شود، مثل این که: کسی حق انتفاع مالی را برای کسی و پس از او برای اولاد او قرار دهد، ولی آن کس عقیم ماند و اولادی نیاورد و یا آن که یک طبقه به وجود آمد، ولی بعداً مقطوع گردید، از تاریخ انقطاع در اثر نبودن منتفع، حق انتفاع زایل می‌گردد.

برخی از حقوقدانان عقیده دارند که اسقاط آن بی‌اثر است زیرا این حق معلول اذن مالک است و اذن امر مستمری است، پس مباح له در عقد سکنی و عمری و رقبی نمی‌تواند حق انتفاع خود را اسقاط کند، ولی اگر اذن به موت اذن دهنده فیصله یابد مانعی برای اسقاط حق انتفاع وجود ندارد. برخی دیگر نیز معتقدند با توجه به اینکه عمری و رقبی و سکنی عقد لازم هستند بنابراین تا انقضاء مدت هیچ یک از طرفین نمی‌توانند آن را فسخ کنند، ولی می‌توانند به تراضی آن را اقاله نمایند. برخی دیگر از اساتید اما عقیده دارند اگر منتفع به اختیار خود از حق خود صرف‌نظر نموده و آن را اسقاط کند. حق انتفاع از بین می‌رود انصراف از حق انتفاع ممکن است به وسیله قرارداد بین منتفع و مالک، یا فقط در اثر اراده منتفع ایجاد شود و به طور کلی تابع صورت خاصی نیست. (امامی، ۱۳۸۳)

به نظر می‌رسد در مورد اقسام حق انتفاع بایستی قابل به تفکیک شد و حکم کلی نمی‌توان در مورد صحت یا نادرستی اسقاط حق انتفاع صادر نمود با این مقدمه می‌توان گفت چنانچه برقراری حق انتفاع به موجب ایقاع و یا عقد جایز صورت گرفته باشد اسقاط یکجانبه حق انتفاع از سوی هر یک از مالک و منتفع بلامانع می‌باشد و مستمر بودن اذن نمی‌تواند مانع از اجرای حق مزبور شود، ولیکن چنانچه حق انتفاع به موجب عقد لازم برقرار شده باشد هیچ یک از طرفین نمی‌توانند با توجه به لزوم عقد به طور یک‌جانبه نسبت به اسقاط حق مزبور و فسخ قرار داد مبادرت کنند مگر آنکه این حق صریحاً به موجب عقد به هر یک از طرفین داده شده باشد با این تحلیل می‌توان قاعده کلی و عمومی به صورت مرقوم در مورد اسقاط حق انتفاع و فسخ قرارداد مربوطه وضع نمود.

بحث و نتیجه گیری

شرکت تجاری یک بنگاه اقتصادی و به تعبیر دیگر یک «شخص حقوقی» است. شرکت را قانون گذار موجود محسوب کرده است. شرکت یک سازمان است و موجودی حقوقی است که افراد آن را به روشی که قانون مقرر داشته است می سازند. قانون مدنی حق انتفاع را یکی از علایق اشخاص نسبت به اموال ذکر می کند و عقد وقف و نیز عقود احباس را از اسباب آن می شمارد. تحلیل حقیقت عاریه نشان می دهد که هرچند قانون مدنی عقد عاریه را در کنار عقود موجد حق انتفاع نشانده، ولی ثمره عاریه نیز حق انتفاع است، زیرا ماهیت حق انتفاع چیزی جز سلطه اعتباری بر انتفاع از عین نیست و در عاریه نیز اذن مالک، مستعیر را مسلط بر انتفاع می سازد. ماده ۹۲ ق.م نیز از حق انتفاع ناشی از اذن شارع در انتفاع از مباحات و مشترکات سخن گفته است. چنانچه عاریه را مفید حق انتفاع ندانیم، برای تعیین نوع علقه حاصل از آن با بن بست روبه رو می شویم، زیرا به حسب فرض جز مالکیت و حق ارتفاق علاقه دیگری در ماده ۲۹ ق.م پیش بینی نشده است. جواز عاریه و لزوم عقود احباس و وقف نیز سبب تفاوت گوهری در ثمره حاصل از آنها نمی شود، همان گونه که در صلح مجانی و هبه نیز لزوم و جواز مانع از اتحاد ثمره آنها که مالکیت است، نمی شود. مشهور فقیهان متأخر نیز بر اینکه ثمره عاریه نیز همچون وقف عام و عقود احباس، حق انتفاع یا ملک انتفاع است، تصریح کرده اند. جواز انتفاع یا اباحه تکلیفی را که یک حکم تکلیفی است، نباید با حق انتفاع یا اباحه وضعی که یک حکم وضعی است، اشتباه کرد. حق انتفاع با مالکیت منفعت بسیار نزدیک است. زیرا، در هر دو مورد، شخصی غیر از مالک عین حق بهره برداری انحصاری از آن را پیدا می کند. ولی نباید این را با آن اشتباه کرد. حق انتفاع حقی ضعیفتر از مالکیت منفعت است. در مورد مالکیت منفعت اجزاء و ذرات منفعت در ملک صاحب آن حاصل می شود؛ اما در حق انتفاع منتفع مالک منتفع نیست، بلکه اجزاء منفعت، اگر عین مالک خاص داشته باشد در ملک مالک بوجود می آید و منتفع فقط دارای حق استفاده است. به نظر می رسد، هنگامی که تنها منفعت مال موضوع قرارداد به طرف قرارداد، انتقال یابد، بتوان قالب های حقوقی اجاره، شرکت در منافع و صلح منافع را برای آن مناسب دانست و زمانی که موضوع قرارداد مالکیت عین و منفعت هر دو باشد، قالب های قراردادی بیع مشاع به شرط مهایات و صلح عین مناسب ترین قالب هاست. این قراردادها از لحاظ اقتصادی بسیار مقرون به صرفه اند. به دلیل این که مالک مال موضوع قرارداد می تواند مال خویش را به افراد مختلف واگذار نموده و در ازای واگذاری آن، مبلغ بیشتری از مبلغ واقعی ملک دریافت نماید و از این طریق به سود کلانی برسد. از طرفی برای منتقل الیه نیز این صرفه اقتصادی را در پی دارد که می تواند صاحب ملکی با هزینه های ارزان تر و پایین تر گردد و بیشترین استفاده را ببرد، بدون آن که بخش عظیمی از سرمایه خود را برای خرید ملک به صورت دائمی، معطل بگذارد و تنها زمانی اندک در سال از آن استفاده کند. در این راستا مهمترین ضرورتی که احساس می شود، تصویب قانونی جامع و دقیق توسط قانون گذار ایران است تا بدین وسیله از سویی خلاء ها و ابهامات قانونی این نهاد نوپای حقوقی را پر کند و از دیگر سو با پایان دادن به برخی مباحث نظری در این باره، تکلیف شرکت ها و موسساتی که محور فعالیت اقتصادی شان قراردادهای مزبور است را مشخص نماید.

- ابهری، حمید و سمیه ظهوری. (۱۳۹۷). بررسی امکان انتفاع واقف از عین موقوفه در فقه امامیه و قانون مدنی، دوره ۴، شماره ۱.
- اشرفی، احمد. (۱۳۸۷). مالکیت زمانی، تهران: کتابخانه گنج دانش، چاپ اول.
- امامی، سید حسن. (۱۳۸۳). حقوق مدنی، چاپ ۱۸. جلد اول، تهران، کتاب فروشی اسلامیة.
- بروجردی عبده، محمد. (۱۳۸۰). حقوق مدنی، چاپ اول. تهران، انتشارات مجد.
- بهرامی، بهرام. (۱۳۹۰). عقد اجاره، تهران، موسسه فرهنگی انتشاراتی نگاه بینه، چاپ دوم.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۷۳). مقدمه عمومی علم حقوق، تهران، انتشارات گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۸۸)، حقوق اموال، چاپ ششم. تهران، انتشارات کتابخانه گنج دانش.
- حلّی، نعم الدین جعفر ابن حسن. (۱۳۷۳). مختصر النافع، چاپ اول. جلد اول، انتشارات باقر العلوم.
- خردمندی، سعید. (۱۳۹۸). تحدید مالکیت، چاپ اول. کرمناشاه، انتشارات طاق بستان.
- خودکار، رضا و محمد صقری. (۱۳۹۸). کارآیی قاعده اکثریت در شرکت های سهامی و ایجاد تعادل میان سهامداران اقلیت و اکثریت، پژوهش حقوق خصوصی، دوره ۸، شماره ۲۸.
- سنهوری، عبدالرزق احمد، ۱۹۸۶، الوسیط فی شرح القانون المدنی، ج ۹، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
- سنهوری، عبدالرزق احمد، ۱۹۸۶، الوسیط فی شرح القانون المدنی، ج ۹، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
- الشریف، محمدمهدی و مریم جلالی. (۱۳۹۹). کاوشی در ماهیت حق انتفاع و اسباب ایجاد آن، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، سال پنجاهم، شماره ۱.
- شمس الدین محمد بن مکی، شهید اول. (۱۳۸۴). لمعه دشمقیة انتشارات دالفکر، چاپ پنجم.
- صفایی، سید حسین. (۱۳۸۶). دوره مقدماتی حقوق مدنی (اشخاص و اموال)، جلد اول، چاپ ششم. تهران، انتشارات نشر میزان.
- طاهری، حبیب الله. (۱۳۹۸). حقوق مدنی، چاپ دوم. قم، انتشارات اسلامی حوزه علمیه.
- طباطبایی یزدی، محمد کاظم. (۱۳۹۱). ال عروه الوثقی، تصحیح و تطبیق حواشی محمد آخوندی، چ دوم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- فیض، علیرضا. (۱۳۸۹). مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام، چاپ نهم. تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۸). حقوق مدنی (معاملات معوض - عقود تملیکی - اجاره)، چاپ دهم. تهران، شرکت سهامی انتشار.
- نجفی، محمد حسین. (۱۳۸۸). جواهر الکلام فی شرح شرایع، جلد ۲۸، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.